

سینماگر اهل فلسفه

داریوش مهرجویی (1318-1402)

محسن آزموده

«و بدین سان فاجعه مجدداً تکرار میشود و این بار نیز چون گذشته، مسیح یک بار دیگر شاهد تهی بودن و بی‌معنا بودن همان چیزی است که به خاطر آن به این جهان آمد، زندگی کرد، درد کشید، شورید و عاقبت با زجری جانکاه به هلاکت رسید» (داریوش مهرجویی، روشنفکران رذل و مفتش بزرگ، تهران: نشر هرمس، چاپ دوم: 1389، صفحه 4). داریوش مهرجویی سینماگری فرهیخته و باسواد بود، یادش گرامی. در جوانی، در رشته فلسفه، فلسفه در ادبیات دانشگاه UCLA آمریکا تحصیل کرد و در سال 1347 پایان‌نامه‌ای نوشت که بعدها به صورت کتابی با عنوان «روشنفکران رذل و مفتش بزرگ» منتشر شد. خودش این کتاب را حاصل دورانی خواند که دنیای افسون‌زده و پرتب و تاب فئودور داستایوفسکی با آن داستان‌های هیجان‌انگیز و شخصیت‌های رنگارنگ پرشور، عاصی، فرهیخته، عاشق، شوریده، مذهبی و با آن اندیشه‌های عمیق و والای بشردوستانه و خیرخواهانه، سخت‌گیران او را گرفته بود و شیفته و گمگشته خود ساخته بود. مهرجویی جوان در این کتاب، به تحلیل افسانه مفتش بزرگ در رمان بزرگ برادران کارامازوف می‌پردازد، داستانی که به نوشته او «دربردارنده چکیده و جوهر اندیشه و جهان‌بینی داستایوفسکی است و به نوعی حامل و حاوی همه شخصیت‌های نخبه و فرهیخته سایر رمان‌های اوست». شخصیت‌هایی که مهرجویی آنها را روشنفکران رذل می‌خواند، «چون همگی به نوعی دست به جنایت زده‌اند؛ همه به نوعی گرفتار تناقضی ماهوی در اندیشه و عمل خود هستند، همه بشردوستاند و به خاطر عشق و محبت به او، برای کسب سعادت و نیک‌بختی اوست که دست به نابودی و کشتار انبانی بشر می‌زنند». کتاب با نثری روان و شیوا و جذاب نوشته شده و به خوبی نشانگر آشنایی عمیق و گسترده مهرجویی جوان با فلسفه‌های وجودی (اگزیستانسیالیسم)، اندیشه‌های مارکسیستی و ادبیات روسی و اروپایی است. نگاهی به منابع کتاب و ارجاعات او به متفکرانی چون مارکس، انگلس، نیچه، هایدگر، هانا آرنتم، لوکاچ، پوپر و ماکسیم رودنسون شاهدهی بر این مدعاست. عنوان فرعی کتاب «داستایوفسکی و

توتالیتاریسم» است. مهرجویی در فصل نخست، به معرفی روشنفکران رذلی چون ایوان کارامازوف می‌پردازد و به این مناسبت فصل «مفتش بزرگ» از کتاب برادران کارامازوف را که نقش دیگری از مصیبت تصلیب مسیح است، تحلیل می‌کند. او در فصل دوم با عنوان طغیان متافیزیکی، زمینه‌ها و بنیادهای فلسفی نگاه این روشنفکران را شرح می‌دهد و در نهایت مدعی می‌شود که الگوی واقعی این روشنفکران در چهره‌های معروفی چون باکونین، لنین، استالین یا هیتلر و موسولینی و مائو محقق می‌شود. مهرجویی برآمدن توتالیتاریسم را نتیجه همین ایده‌ها و اندیشه‌ها می‌داند و در فصل‌های سوم و چهارم کتاب، به توتالیتاریسم و ترور و وحشت ناشی از آن می‌پردازد. «روشنفکران رذل» اما تنها نوشته فلسفی داریوش مهرجویی نیست. او سال‌ها بعد در سال 1368 کتاب «بعد زیباشناختی» را منتشر کرد، اثری کوچک شامل مقدمه و در واقع مقاله‌ای مفصل نوشته خود مهرجویی و کتابی کوچک از هربرت مارکوزه، فیلسوف آلمانی- امریکایی معاصر. به نوشته مهرجویی «بعد زیباشناختی» آخرین اثر هربرت مارکوزه است که در سال 1977 نوشته و چاپ شده است. این کتاب را می‌توان یکی از نخستین آثاری خواند که به موضوع زیباشناسی از منظر مکتب فرانکفورت می‌پردازد، یعنی حداقل یک دهه زودتر از آنکه نام متفکرانی چون آدرنو و هورکهایمر و مارکوزه بر سر زبان‌ها بیفتد. مهرجویی در این کتاب مقدمه- مقاله آغاز کتاب، اشراف و احاطه خود به مباحث زیباشناسی جدید را نشان می‌دهد. به نوشته او «سرمنشأ نظریه زیباشناسی جدید را باید نظیر هر جریان دیگر در هگل دید. پس از او از یک طرف در نحله فکری فلاسفه اگزیستانس (کی یرکه گور، هایدگر، ساتر و یاسپرس و ...) و از سوی دیگر در مشرب فکری مارکسیست‌ها، در اندیشه‌های لوکاچ و اعضای مکتب فرانکفورت». او در این مقدمه برای بحث از زیباشناسی انتقادی و دیدگاه‌های مارکوزه، آگاهانه به تفصیل به آرای زیباشناختی لوکاچ می‌پردازد، زیرا چنان که نوشته «مضامین اصلی اندیشه مارکوزه... گونه‌ای «پاسخ به لوکاچ» و نقدی است بر آرای اصلی زیباشناسی او». جهان هولوگرافیک (نظریه‌ای برای توضیح توانایی‌های فراطبیعی ذهن و اسرار ناشناخته مغز و جسم) نوشته مایکل تالبوت، سومین کتاب فلسفی است که در سال 1385 با ترجمه و تالیف داریوش مهرجویی منتشر شد. مهرجویی در مقدمه آشنایی‌اش با کتاب را مرهون دوست عزیزش داریوش شایگان می‌خواند. کتاب چنان که از عنوانش بر می‌آید، نظریه‌ای متافیزیکی- عرفانی درباره جهان ارائه می‌کند. او پیش از آن و در دهه 1370 هم کتابی درباره کارل گوستاو یونگ، فیلسوف و روانشناس برجسته سویسی با عنوان یونگ، خدایان و انسان مدرن (نوشته آنتونیو مورنو) منتشر کرده بود. نگاه فلسفی داریوش مهرجویی را

غير از اين كتابها، مي‌توان در آثار سينمايي كه ساخت، پيگيري كرد. نگرش اگزيستانسيالستي او به ويژه در فيلمهاي هامون، پستجي و پري به وضوح آشكار است. او فيلمسازي متفكر و فرهيخته بود، موسيقي كلاسيك و ادبيات را به خوبي مي‌شناخت و اقتباسهاي موفقي از آثار ادبي نويسندگاني چون ايبسن، ساعدي، گلي ترقي، هوشنگ مرادي كرمانلي و... در كارنامه داشت. مهرجويي فيلمسازي انديشمند و اهل فكر بود. تحول انديشه و نگاه فلسفي او را در آثار سينمايي‌اش مي‌توان نشان داد، از نگرشي اگزيستانسيالستي وكي‌يركه‌گوري تا ديدگاه‌هاي رازورزانه و ميستيكال. يادش گرامي باد. با اندوه و اميد.

م: : 1402 24